

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۱۱ اگست ۲۰۱۵

مادر همه بدبختی های ما

هنوز یک یا یک و نیم دقیقه از ختم دعای مجلس ترحیم نگذشته بود، که سیاست شروع شد. اولین سؤال: داکتر صاحب چطور هستید؟ چه گپ هاست؟ شنیدم افغانستان رفته بودید؟ دوست ها خوب بودند؟ چقدر وقت در وطن تیر کردید؟ کی آمدید؟ و...

از بالای مجلس، شخصی که معلوم می شد باید همان داکتر و مخاطب پرسنده باشد، با آرامی، طمانینه و با کلمات شمرده پاسخ داد:

به فضل خدا خوب هستم. برای یک ماه، مثل هر سال افغانستان رفته بودم. بعضی از خویشاوندان و دوستان را دیدم. همه خوب بودند. گپ ها زیاد است: جنگ در سرتاسر شمال افغانستان گسترش یافته است. ترور و حملات انتحاری هر روز جان ده ها نفر را در کشور می گیرد. یک روز در هرات، یک روز در قندهار و یک روز در جلال آباد و هلمند و بغلان و غزنی و کابل و شهر های دیگر.

امنیت در تمام کشور قطعاً وجود ندارد. دزدی و اختطاف و رشوت ستانی و اختلاس و حیف و میل پول و دارائی مردم به وسیله اعضای دولت در حکومت.

حکومت به اصطلاح وحدت ملی، اصلاً توان کار و اداره کشور را ندارد. پاکستان هر روز به صدها راکت به این طرف خط نام نهاد دیورند فیر می کند. صد ها فامیل خانه های شان را از ترس راکت پراگنی های پاکستان ترک نموده آواره شده اند.

فساد در درون ادارات دولتی، از بالا تا پائین بیداد می کند. "گلگل میری" به قدری است، که مردم احتیاج همان کفن کشان و دزدان و جانپان قدیم، کرزی و دار و دسته اش شده اند.

زورگویان، از وزیر و وکیل گرفته تا رهبران و قومندانان مجاهدین و خویش و قوم هر کدام بر تمام کشور حکومت می کنند. هر کس هر چه دلش خواست، می کند. نه ملک مردم محفوظ است و نه جان و شرف و عزت شان.

کسی که پول دارد مثل شاهان داستان های هزار و یک شب زندگی می کند، ولی مردم نادار نه کار دارند و نه پول و نان و لباس و سر پناهی، که بتوان نام سرپناه را به آن داد. بزرگترین بدبختی مردم ناداری و فقر است. در هر گوشه شهر که ببینید کودکان کم سن و یتیم مصروف کارهای شاقه یا مصروف تکدی هستند. به نظر من بدبختی بزرگ تر از فقر و ناداری وجود نخواهد داشت.

صاحب خانه که می خواست از آماده بودن نان خبر بدهد، بعد از لحظه ای انتظار و همین که فرصتی یافت، گفت: ملا صاحب نان تیار است، بفرمائید که نان سرد نشود.

ملاصاحب که پهلوی داکتر صاحب نشسته بود، رو به طرف داکتر صاحب نموده گفت: یاالله، داکترصاحب! تعارف شروع شد. یکی دو بار مانند نواب های قدیم هند: شما اول؛ شما اول تا بالاخره ملاصاحب پیش شد و دیگران به نوبت کسی به حساب "مدرک" و "دگری" و کسانی هم به نسبت درازی ریش؛ ولی بعد از حاجی صاحبان به طرف میزی که نان چیده شده بود روان شدند!

زنان مثل همیشه منتظر بودند که مردان، این گل های سرسید خلقت، نان شان را بگیرند و به جا های شان بر گردند، تا نوبت به آن ها برسد! برای تغییر این رسم زنان باید منتظر حکم دیگری از جانب خداوند متعال باشند، آن هم اگر خداوند بخواهد و نظر خویش را تغییر بدهد!

مردان البته در این حق تقدم و تأخر هیچ گناهی ندارند. چنین حقی خواست خدای منان و رسم جامعه است که کسی به آن حق اعتراض و چون و چرا را ندارد.

وقتی مردان، از همه اولتر داکترصاحب و ملاصاحب، با بشقاب های تا فرق پر از غذای شان به جا های خویش برگشتند، ملا صاحب، که دلش برای گپ زدن تنگ شده بود رو به داکترصاحب نموده گفت: من فکر می کنم که کلان ترین بدبختی ما مردم دور شدن از دین است. دور شدن از اخلاق اسلامی! مردم از خدا بی خبر شده اند. در کدام زمان دیده شنیده اید که مسلمانان خانه خدا، محل عبادت مردم را انفجار داده باشند؟ قرآن را سوزانده باشند و در درون مسجد دست به قتل و ترور مردم مسلمانی که در حال نماز و عبادت هستند، در حال خواندن قرآن هستند، زده باشند؟ مردم از خدا غافل شده اند. شیطان در پوست شان در آمده است. آخر زمان شده است. قیامت نزدیک شده است. همه این کارها علامات قیامت است. مسلمان به دست مسلمان کشته می شود، علامتی زنده تر از این برای نزدیک شدن قیامت وجود ندارد...

دل پر درد ملا هنوز خالی نشده بود. می خواست باز هم مدعوین را از اوامر خداوندی و از دین و از قهر خداوند و پی آمد های دوری از دین آگاه بسازد که جوانی از آن طرف تراس صحبت ملا صاحب را قطع نموده گفت: ملا صاحب، اولتر از همه آنانی که دست به ترور و انفجار و انتحار می زنند یک تعداد انسان های بد سرشت و جنایتکاری هستند که اگر افغان هم باشند، افغان نیستند. این ها همه مردم نیستند! شما در صحبت تان گفتید که مردم از خدا بی خبر شده اند، مردم از دین دور شده اند، از اخلاق اسلامی دور شده اند و... لطفاً گناه یک مشت دزد و تروریست و خود فروخته وطن فروش نوکر بیگانه و خاین را به گردن مردم نیندازید، به گردن مردمی که گناه شان تنها همین است که نمی توانند میان درست و نادرست و خوب و بد فرق قائل شوند. ... به فکر من بدبختی بزرگ ما مردم همین است که ما همه مسائل را به دین و به خدا مربوط می سازیم. از دین دور شده ایم، از خدا دور شده ایم، از اخلاق اسلامی دور شده ایم! کی از دین دور شده است؟ مردم عادی که غالباً از دین خیر ندارند، یا پروفیسور های خداشناسی؛ کسانی که در مشهور ترین دانشگاه های اسلامی تحصیل کرده اند؟ به تمام رهبران جهادی که غیر از خود دیگری را مسلمان نمی دانند، نگاه کنید. به چهل - پنجاه سال قبل شان! زندگی آن روز شان را با زندگی امروز شان مقایسه کنید و ببینید که مردم از خدا دور شده اند یا شیخ ها و حضرت ها و واعظ ها و میر ها و سید ها و ملا ها و مولوی ها و حجة الاسلام ها و آیت الله ها و صاحب زاده ها و پیرها و... گناه این ها را به گردن مردم بی چاره نیندازید؛ گناه دارد! گناه را کی می کند بدنام کی می شود!! منتهای بی انصافی، اگر حکم شما باشد یا حکم دین و خدا، همین است که مردم به جای طالب و حقانی و حکمتیار و سیاف و صبغت الله و شیخ آصف محسنی و ملا عمر و اسماعیل و نور و قانونی و گیلانی و ستانکزی و عبدالله و شیرزوی و امثال این ها گرفتار قهر خدا شوند... کسی که در کنار چپ داکتر صاحب نشسته بود، برای این که مجلس برهم نخورد بدون این که صحبت آن جوان تمام شود، دست به دست زده و با خنده گفت: به نظر من تمام کسانی که تا

کنون صحبت نموده اند، حق به جانب هستند. هر یکی گوشه ای از مشکل و بدبختی مردم و کشور ما را بیان داشته است؛ ولی فکر می کنم که هیچ مشکل و بدبختی به بدبختی اشغال نمی رسد.

داکتر صاحب، مثلی که از کلمه اشغال خوشش نیامد؛ زیرا با همه وقار و متانت ظاهری خویش، بدون رعایت نزاکت های لازم صحبت گوینده را قطع نموده گفت: هر بدبختی را که در کشور ما می بینید، زیر سر پاکستان است. پاکستان از روز پیدایشش تا امروز بدخواه ما بوده است و هر کاری را که از دستش آمده است در حق ما کرده است. امروز هم، هم طالب و هم کرزی و احمدزی و نود و شش در صد وکلای مجلسین، تمام والی ها، وزراء و سائر کارمندان عالی رتبه دولت کسانی اند که از پاکستان برای تخریب و تضعیف کشور دستور می گیرند و زمینه بدبختی ملت را فراهم می کنند. فساد در دستگاه دولت، فقر، بیکاری، فحشاء، تولید و ترویج مواد مخدر، حملات انتحاری، راه گیری، اختطاف مردم، دزدی، تجاوز به ناموس مردم، جنک و کشتار و ویرانی ها و... همه کار های ناروایی هستند که به دستور پاکستان و به دست غالباً هموطنان بی وجدان و خاین به ملک و ملت صورت می گیرد.

آدم سر سفیدی که لباس وطنی به تن و کلاهی قره قلی به سر داشت و روبه روی ملا صاحب نشسته بود دست خود را بلند نموده از داکتر صاحب اجازه صحبت خواسته گفت: من فکر می کنم که بدبختی ما مردم همین است که توسط مارهای آستین خود گزیده می شویم. رنج ما از کسانی است که از خود ماست! بدبختی از این بزرگ تر نمی شود که برادر بر خیزد و برادر را بکشد و خانه برادر را خراب کند! وقتی از خود دشمن شود، از بیگانه چه شکوه و شکایت! بیگانه بیگانه است، خصوصاً بیگانه ای مانند پاکستان! و...

هوا کم کم تاریک می شد. وقت رفتن بود. از شروع صحبت تا همین لحظه به حرف های حاضرین، که معلوم می شد خیلی درد دارند، به آرامی گوش می دادم که یکی از دوستان رو به من نموده گفت: سدید صاحب شما هیچ چیزی نگفتید؟ می خواهیم نظر شما را برای حسن اختتام بشنویم. وقت تنگ است، اگر شود در یک یا دو جمله.

گفتم: نظر همه محترم است، اما من فکر می کنم بزرگ ترین بدبختی در یک کشور وقتی به وجود می آید که مردم اختیار خود را به کسانی بدهند که می دانند خدمتگار مردم نیستند؛ چنان که ما تا امروز، همیشه اختیار خود را به کسانی داده ایم که نه در فکر مردم بوده اند و نه در فکر کشور؛ به شرف باختگانی که ترجیح داده اند نوکر و جاسوس باشند، در برابر دالر و پوند و روبل و یورو و... وطن خویش را که حیثیت مادر شان را دارد بفروشند! بزرگ ترین بدبختی برای یک کشور همین است؛ مادر همه بدبختی ها!

۲۰۱۵/۰۸/۱۰